

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

پنجشنبه ۲۷ اگست ۲۰۲۰

نوشته، تهیه و ترتیب از: فریده نوری

## نگاهی به شخصیت و اشعار صوفی عشق‌ری



غلام نبی مشهور به عشق‌ری ولد شیر محمد در ولسوالی پغمان ولایت کابل متولد گردید، و زیادت‌ر از چهل سال می‌شود که از این دنیایی فانی به سوی ابدیت رحلت نموده است. پدر صوفی عشق‌ری پیشه سوداگری داشت و بین کابل، بخارا و هند مصروف تجارت بود. صوفی عشق‌ری از بخت بد در طفلی پدر و مادر خود را از دست می‌دهد. از نبود والدین رنج بسیار می‌بیند، نبود آن‌ها بالای شخصیت‌سازی عشق‌ری تأثیر به‌سزای می‌کند. عشق‌ری در سن جوانی عاشق می‌شود و در راه این عشق نافرجام تمام هستی و دارایی که از پدر برایش میراث مانده بود، از دست می‌دهد.

ز احوال خراب عشق‌ری دیگر چه می‌پرسی

تجارت پیشه بود اما کنون بیچاره مزدور است

\*\*\*\*\*

نازم آن بی‌خانمانی را که از روی وفا

هستی خود را به شطرنج محبت باخته

از درد فراق یار این پسر تاجر در شهر کابل در کنج دکانی اقامت‌گزین شد.

[salamwatanam@gmail.com](mailto:salamwatanam@gmail.com)

اشعار با صفایش زبان زد عام و خاص گردید، زیرا سادگی و عوام فهمی در شعرش وی را مقبول عام نمود. همه خراباتیان اشعارش را می سرودند.

**عشقری از روی علم و فن نمی سازد غزل**

**این قدر مضمون نو صبح خدا داد آورد**

استفاده از اصطلاحات عامیانه سبب جذابیت در شعرش گردیده است، شعرای معاصر مانند ملک الشعرا بهت، استاد نوید، استاد خلیل الله خلیلی و .... بدون در نظر داشت مقام اجتماعی شان در دکان وی حضور می یافتند.

**استاد کائنات که این کار خانه ساخت**

**منظورش عشق بود جهان را بهانه ساخت**

وی جاودانگی را در عشق می دید، همه دار و ندار خود را در راه عشق باخت و هیچ چیز مانع عشق وی نگردید. زیرا به باور وی هیچ چیز بدون داشتن عشق به هدف نمی رسد.

**آدمی با عقل و دانش آدم است**

**شخصیت در جامه و دستار نیست**

عشقری به شعرای بینظیر مانند مولانای بلخ و بیدل اخلاص و ارادت داشت.

استادان بزرگ موسیقی از جمله استاد قاسم، استاد سرآهنگ، استاد رحیم بخش و عده دیگر اشعار وی را سروده اند.

استاد سرآهنگ این شعر عشقری را سروده است:

|                                     |                                     |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| دنیاست خوب دنیا لیکن وفا ندارد      | دارد چو بیوفایی يك آشنا ندارد       |
| هرچیز در شکستن فریاد می برآرد       | اما شکست دلها هرگز صدا ندارد        |
| دانی چنار باخود آتش زند چه باعث     | سرتا بیای دست است, دست دعا ندارد    |
| شخصی که بینوا شد خانه بدوش گردد     | در هر کجا که باشد بیچاره جا ندارد   |
| هرچند دختر رز در میکده عروس است     | افسوس دست پایش رنگ حنا ندارد        |
| دلدار پرغروم بسیار مست ناز است      | چون سایه در پیش من, رو بر قفا ندارد |
| این حرف را به تکرار از هر کسی شنیدم | ظالم به روی دنیا ترس از خدا ندارد   |
| با رهروئ بگفتم اینراه کدام راه است  | گفتا که راه عشقت هیچ انتها ندارد    |
| کرد هرکه را نشانه یکذره بج نگردهد   | دست قضا بعالم تیر خطا ندارد         |

فرزند ارجمندم گرچه قمارباز است      لیکن نماز خود را هرگز قضا ندارد  
نزد طبیب رفتم خندیده اینچنین گفت      درد تو درد عشق است هرگز دوا ندارد  
در صفحه کتابی دیدم نوشته این بود      صد بار اگر بمیرد عاشق فنا ندارد  
یارب تو کن حفاظت پامانده عشق‌ری را      بر دشت حیرت آباد پشت پناه ندارد  
افتاده عشق‌ری را بالای خاک دیدم      گفتم به این ادیبی يك بوریا ندارد

صوفی عشق‌ری

\*\*\*\*\*

ای دوستان برای خدا یاد ما کنید      شرط وفا و مهر و محبت بجا کنید  
چیز دگر ز پیش شما نیست خواهم      دستی برآورید برایم دعا کنید  
از صد طواف کعبه ثوابش فزونترست      گر حاجت شکسته دلی را روا کنید  
با مدعا بسر نرسد دوستی کس      یاری و آشنایی بی مدعا کنید  
یاران مباد می ز شما بیشتر خورم      بر دست خویش قسمت ما را جدا کنید  
هستید ای بتان بخدا قرضدار من      حق پرستشی که نمودم ادا کنید  
ای کاروانیان ره عشق از کرم      پا مانده است عشق‌ری رو به قفا کنید

و این گونه بود که عشق‌ری با اشعار ناب خود که از دل پاکش برخاسته بود، به دلها نشست و نام نامی اش برای همیشه جاودانه شد. برای او شعر الهام می شد و جهت سرودن شعر، هرگز به تفکر نیاز نداشت.

\*\*\*\*\*

عاقبت دنیا و دینم عشق‌ری برباد رفت  
بسکه در سر من هوای عشقبازی داشتم

\*\*\*\*\*

نزد طبیب رفتم خندید و این چنین گفت  
درد تو درد عشق است هرگز دوا ندارد

صوفی غلام نبی عشق‌ری به سن 18 سالگی به شاعری رو آورد، اولین شعر خود را در سال 1290 شمسی تحت تخلص عشق‌ری سرود.

اشعار عشق‌ری در روز نامه های آن زمان چاپ گردید.

در سال 1335 شمسی شغل صحافی را انتخاب کرد، به همین ترتیب عشق‌ری با کتاب سر و کار پیدا نمود. همیشه در همان کلبه محقر خود بزم های شاعرانه بر پا می کرد. عشق‌ری به دو سبک، ادبی و اصطلاحات عامیانه شعر می سرود.

چه نویسم که حال من چون است

جگرم گل زده، دلم خون است

دو بیتی های عشق‌ری:

رفیقی می کنی گر با من زار      رفاقت را بود شرط های بسیار

چو در کار محبت پا نهادی      ز کار و بار دنیا دست بردار

\*\*\*\*\*

دلت را از هوس ها کن نمازی      چو هستی طالب عشق مجازی

جدا نبود مجازی از حقیقت      بداری پاس درس پاکسازی

\*\*\*\*\*

قبای مشک و عنبر داره یارم      قد و بالای لاغر داره یارم

به صنف گلرخان شمشیر برق است      مثال تیغ، جوهر داره یارم

\*\*\*\*\*

شهر کابل

دلم در شهر کابل بیقرار است

به ترکستان گل سرخ مزار است

روم چل یک بگردم دور روضه      که شیر حضرت پروردگار است

نگشته هیچکس نومید زان در      کرمه‌هایش بعالم آشکار است

|                                |                           |
|--------------------------------|---------------------------|
| که سرویس ها در آنسو رهسپار است | روانه شو دلا در ره نمائی  |
| شود گر آشنایم افتخار است       | سگان آستان شاه مردان      |
| گذشت ایام سرما نوبهار است      | بدست خواجه الوان گل دمیده |
| بچار باغ سخی جان بیرو بار است  | بود امروز روز جنده بالا   |
| که متر برف هزار اندر هزار است  | خبر از کونل سالنگ دارم    |

برفتن عشق قری تعجیل باید

که یاران و رفیقان انتظار است

عشق قری با وجودی که چندین دهه پیش به سن 87 سالگی چشم از این جهان بست، لاکن هنوز هم عشق قری محبوب دل هاست، زیرا شعر عشق قری بیان گر درد است، که به بسیار خوبی انسان آن را احساس می کند آرامگاه عشق قری در شهدای صالحین شهر کابل می باشد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

\*\*\*\*\*

لب دریای کابل زان روم آهسته آهسته

مگر دردانه من از کناری در کنار آید

\*\*\*\*\*

## جگر خونی چرا؟

فدای چشم نمناکت شوم یار      جگر خونی چرا خاکت شوم یار

نگفته واقفی از حال زارم      بلا گردان ادراکت شوم یار

اگر چه از ادب بسیار دور است      غبار دامن پاکت شوم یار

روم بر دام صحرا چو مجنون      برهنه پا، یخن چاکت شوم یار

مرا منظور کن در باغبانی      دفن در سایه تاکت شوم یار

ز هجرت تلخ کامی شد نصیبم      فقیر چرس و تریاکت شوم یار

قدت اندازه گیرم با رگ جان      اگر خیاط پوشاکت شوم یار

مکرر عشق‌ری با یار می‌گفت جگر خونی چرا؟ خاکت شوم یار

\*\*\*\*\*

الهی عشق‌ری را آن چنان حاجی نگردانی

که بهر خود نمایی حج رود زانسو زوار آید

